

ارتباط آموزش معماری و بازار کار

دکتر محمد مهدی

محمد مودی

مصاحبه کنندگان: روزبه محمودی-دانشجوی
کارشناسی ارشد مهندسی معماری-دانشگاه
شهید بهشتی
محمد فرید مصلح-دانشجوی کارشناسی مهندسی
معماری-دانشگاه تهران



یکی از سوالات مهمی که همواره برای دانشجویان معماری مطرح بوده است ارتباط آموزش معماری و بازار کار است. برای پاسخ به این سوال به دنبال مصاحبه با شخصیتی بودیم که هم تجربه‌ی آموزش تخصصی معماری داشته باشد و هم در محیط کاری معماری حضور داشته باشد. به همین منظور سراغ دکتر محمد مهدی محمدی رفتیم، معمار با تجربه و فعالی که هم تجربه‌ی تدریس دانشگاهی در پردیس هنرهای زیبا را داشته و هم مؤسس شرکت «مهندسین مشاور هرم بی» است.

شود! معمولاً دانشجویان سال اولی ما سالم و شاداباند و در آخر همه چهار هس درد نند. بنابراین پیش از دانشگاه یک آشنایی کلان با معماری لازم است. من اعتقاد دارم که رشته معماری دو بخش دارد: یکی تخصصی که در دانشگاه می‌دهند و یکی آموزش عمومی که همه باید آن را بدانند! دانش آموزانی که وارد رشته معماری نشوند هم، تا حدی با آن آشنا می‌شوند. چون معماری با عمران و معدن فرق دارد. همان طور که معتقدم مردم اصفهان خیلی با معماری آشنا نند. چون اینیهی با ارزش می‌بینند؛ ولی فقط اشتباهاشان این است که فکر می‌کنند شاه عباس هنوز زنده است! کسانی که می‌خواهند وارد رشته معماری شوند، باید یک آشایی کلی با آن داشته باشند و به همین دلیل اینجا همیشه تعدادی از دانشجویان اشتباها وارد معماری می‌شوند. در نتیجه، همیشه مشکل فهم درست دانشجویان معماری را در بد و ورود نسبت به رشته خودشان داریم.

این موضوع را هم که مستقیماً در مورد پرسش شمانیست عرض کنم که معماری یک بدی دارد که چهارساله شده و باید قبول کیم که یک فرد بعد از چهارسال معمار نمی‌شود و باید با یک گرایش ادامه دهد. به نظر من، باید دانشجویانی تربیت شوند که با گرایش‌های متفاوتی معمارند. بنابراین دانشجویانی که پس از چهارسال از دانشگاه فارغ التحصیل می‌شوند «معمار» نیستند.

شاید بتوانیم آنها را «تکنسین معماری» بنامیم.

متأسفانه تکنسین معماری هم نداریم! به همین دلیل ما در بازار کار با عده‌ی زیادی روپرور می‌شویم که معمارند، ولی «معمار» واقعی نیستند! منظورم این است که باید حتماً معماری را گذراند و حتماً بعد از آن تخصصی در معماری را فرا گرفت.

جناب دکتر، یک بحثی که از روند آموزشی در دنیا در کشورهای دیگر ما Master of Science in Architecture داریم و این خود نشان دهنده‌ی آن است که معماری رشته‌های حرفه‌ای است و مختصات آموزشی در این رشته احتمالاً باید تفاوت‌هایی با دیگر رشته‌های فنی، مهندسی داشته باشد. با توجه به این موضوع به نظر شما فضای ایده‌آل آموزشی باید چگونه باشد؟ و در دانشگاه تهران که به عنوان مهد آموزش معماری نوبن از آن یاد می‌شود چقدر فاصله دارد؟

اول یک مقایسه می‌کنیم با کشورهای دیگر؛ در تمام کشورهایی که معماری با ارزشی دارند، دانش آموزان در دوران راهنمایی یا دبیرستان کمی معماری می‌گذرانند و ما در ایران اصلاً این را نداریم!

دقیقاً معماری یا به طور کلی، مثل درس هنر که شیوه آن در دبیرستان‌های ما هم وجود دارد؟

معماری از درون درس هنر و در واقع آشنا شدن با آن برای شما مثالی می‌زنم. در کتاب دوم یا سوم راهنمایی زاین آشنایی با ساختمان خانه‌ای ابشار رایت هست. یعنی دانش آموزان در آن سن و سال و با ادبیات و سواد خودشان با این مسائل آشنا می‌شوند و مشابه همین در سال‌های بعد نیز تکرار می‌شود. آنها با برج ایفل آشنا می‌شوند؛ با مجموعه تخت جمشید و تاریخ هنر و معماری ایران آشنا می‌شوند؛ همین‌طور با اهرام مصر. اما ما هیچ‌یک را نداریم! بنابراین یک مقدار این آشنایی تاریخی با معماری وجود دارد. برای هنر نیز دانش آموزان با موضوعات مختلف آشنا می‌شوند با این که این‌جا هنر را از بدترین درس‌ها می‌دانیم و خیلی وقت‌ها نادیده می‌گیریم. یکی دیگر از درس‌های مهمی که به آن توجه می‌شود ورزش است که کمتر آن را جدی می‌گیریم. با این که همین ورزش می‌تواند به کمک معماران آینده بیاید و لاقل دانش آموز روی صندلی نشستن را یاد بگیرد و با فرم صندلی آشنا

که کسانی که معماری پایه را نگذرانده‌اند، این گرایش‌ها را می‌خوانند. برای مثال، دانشجویی که در مقطع کارشناسی مدیریت خوانده و در تحصیلات تکمیلی مرمت می‌خواند، این فرد الفبای معماری را فرا نگرفته. می‌شد در دانشکده‌ی مدیریت درسی مشابه بخواند. ولی حالا که وارد دانشکده‌ی معماری می‌شود باید پایه‌های آن را هم بداند.

-یکی از کارهای مهمی که باید در مقطع کارشناسی به آن برسیم، پیدا کردن استعدادها و گرایش‌های ماست تا آن‌ها را پیدا کنیم و برای انتخاب مسیر درست آماده شویم. به نظر شما، ما دانشجویان کارشناسی، چگونه می‌توانیم گرایش‌های درونی‌مان را کشف کنیم؟

این گرایش‌ها تقریباً از طرح ۵ به بعد مشخص می‌شود و دروسی وجود دارد که سمت و سوی شما را مشخص می‌کند. یعنی پروژه‌ها مسیرتان را به شما نشان می‌دهد. برای مثال متوجه می‌شوید که به فضاهای باز شهری یا عمومی تمایل دارید و به سمت منظر تمایل پیدا می‌کنید؛ یا مجموعه‌ای در کنار یک اثر با ارزش قدیمی طراحی می‌کنید و متوجه اهمیت آن می‌شوید و یا در جهت حفظ سازه و یا ارزش آن می‌کوشید، ممکن است به سمت مرمت گرایش پیدا کنید. یا در برنامه‌ریزی‌های یک پروژه موفق عمل می‌کنید و ممکن است به سمت مدیریت گرایش پیدا کنید. البته این مدیریت هم مدیریت معماری است و در دانشکده‌ی معماری تدریس می‌شود. بنابراین دانشجو بازهم معمار است و این رشته با مدیریتی که در دانشکده‌ی مدیریت تدریس می‌شود متفاوت است.

-این از جهت گیری گرایشی. شاید بتوانیم یک جهت گیری دیگر را هم مشخص کنیم و آن سوگیری‌های آتی ماست. شاید به سمت پژوهش و هیئت علمی شدن

آقای دکتر به نظر شما چرا دانشجوی معماری باید وارد مرحله‌ی تحصیلات تكمیلی شود؟

اگر دانشجویی در آن چهار سال معماری عمومی را فرا بگیرد و پس از آن متوجه داشت کم خود نسبت به معماری شود، بسیار موفق است. یعنی به این نتیجه رسیده که تازه اول راه است و برای گرفتن یک گرایش در مقطع ارشد می‌کوشد و همین در دوران حرفه‌ای به کمک او می‌اید.

-قبل از این گرایش ها نبوده چطور؟

قبل‌اً فقط یک روزنامه وجود داشت یا فقط یک کanal رادیویی یا تلویزیونی بوده. قبل انتظارات مردم کم بوده. طرف هم طبیب بوده و هم ریاضی دان و شاعر! الان تخصص ها بیشتر از قبل شده و با این حساب دیگر معمار رهبر ارکستر نبوده و مثل معماران دیگر همه‌ی سازها را بد بوده است. ولی امروز معماران، هماهنگ کننده‌ی ارکستر هستند. الان برای خلق یک فضا یا بنا محیط زیست، اقتصاد، انرژی، تکنولوژی، برنامه ریزی هست و هماهنگ کننده‌ی این‌ها می‌تواند یک معمار باشد.

-چرا معمار این را بر عهده می‌گیرد؟

چون که معمار خلاق است. می‌تواند بچیند، تفکیک کند و به خلق فضا برسد.

-به خود این معمار بپردازیم؛ آیا این معمار با گرایش‌های متفاوت می‌تواند به این توانایی کلی دست یابد؟

هر وقت به هر گرایشی برسد و پایه‌ی معماری درستی داشته باشد، می‌تواند این گروه را مدیریت کند. بینید باید مثالی از رشته‌ی پزشکی بزنیم. ابتدا یک دانشجو، پزشکی عمومی می‌خواند و بعد تخصص های بسیار متفاوتی را دنبال می‌کند. ولی همیشه پزشک می‌ماند. ما هم ابتدا باید معمار عمومی باشیم و بعد سوادمان را بیشتر روی یک گرایش داشته باشیم؛ مثل انرژی، تکنولوژی، مرمت و ... این خطر وجود دارد که

در هر گرایشی باید به پژوهش پرداخت. مثلاً دانشجویی که با گرایش تکنولوژی فارغ التحصیل شده در مراحل متفاوت یک طرح، از مشاوره و طراحی تا اجرا و حتی بهره‌برداری باید به پژوهش بپردازد.



مرکز دایرۀ المعارف اسلامی، طراحی دکتر محمودی
تجمیع کند و حتی مهارت‌هایی است که
یک دانشجویی معماری نه در مقطع کارشناسی
و نه در مقطع ارشد با آن ها آشنا نمی‌شود
و شاید در محیط واقعی بازار کار با آن روبرو
شود. به نظر شما یک دانشجوی معماری
چه زمانی باید به دینای کاری معماری ورود
بیندازد؟

خیلی اشتباه است که دانشجوی معماری از سال اول وارد محیط کار شود و نتیجه‌ی آن، کارهای خیلی اجرایی است و دیگر زمانی برای باز کردن ذهن خود نخواهد داشت. سال اول هیچ محدودیتی برای دانشجوی معماری نیست و باید هر چه را که در ذهن خود دارد بکشد. یعنی همان کانسپت‌ها عالی است.

– يعني نباید واقع بین باشد؟
نباید باشد. درس‌ها را هم که نگاه کنید، کم کم این واقع بینی تزریق می‌شود. بعضی وقت‌ها هم ما استادها به دانشجوها یمان خرد می‌گیریم که خلاقیت‌شان کمتر شده که این حرف هم صحیح نیست. در سال‌های بالاتر باید سازه را رعایت کرد. از برق و مکانیک بدانید آن... اعاّبت کند.

-پس توصیه‌ی شما برای ورود به بازار کار
چه زمانی است؟

تمایل داشته باشیم، شاید هم بیشتر در صدد موفقیت در بازار کار باشیم...
باز هم همان است! یعنی همان گرایشی که پیش از اینکه می‌کنید چند سال در دانشگاه سپری می‌شود و چند ده سال در بیرون دانشگاه کار می‌کنید. پس گرایش همراه با همان است. مثلاً تمایل به بحث‌های تئوری دارد و یا به سبک‌شناسی علاقه‌مندید. بنابراین به سمت معماری-معماری یا مطالعات گرایش پیش از اینکه می‌کنید. البته پژوهش صرفاً در هیئت علمی شدن نیست و برای مشاوره در معماری و محیط کار باید روی مطالعات، سبک‌ها و استانداردها به تحقیق بپردازید.
- یعنی در نهایت، کار کردن اولویت اصلی یک عمار است؟

دقيقاً همان طور که معمولاً قبل از دانشجو شدن، برای کار کردن وارد دانشگاه می‌شوند. پس به نظر شما برای کار کردن هم باید پژوهش کرد؟

کار حرفه‌ای ولی با نگاه پژوهش. نگاهی که در دانشگاه‌های ما وجود دارد این است که یک کار پژوهشی را باید انجام دهیم و بعد نتیجه‌ی آن را در کتابخانه بگذاریم. در همه‌ی مشاوره‌ها کار پژوهشی انجام می‌شود؛ یا به صورت بنیادی و یا کاربردی. برای مثال برای تعیین ضوابط شهری، باید مطالعات دقیقی در قوانین ملی، فقهی داشت که در پایان به صورت بایدها و نبایدهایی خلاصه می‌شود. ضوابطی که مستقیماً به طراحی نمی‌رسد. ولی به طراحی آتی معماران جهت می‌دهد. در قسمت‌های مدیریتی هم باید

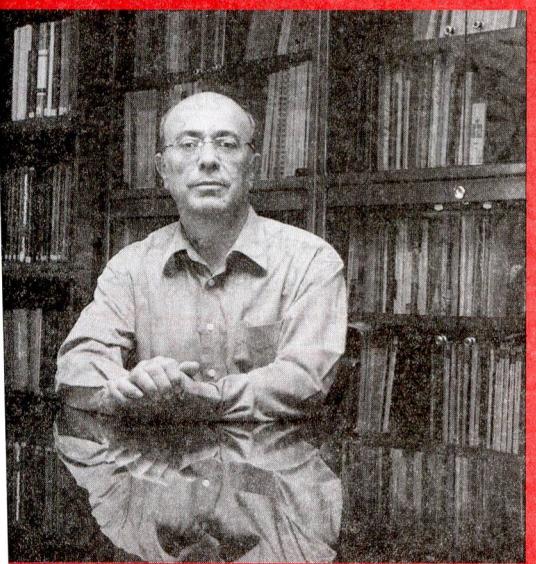
پژوهش کرد. در حقیقت در هر گرایشی باید به پژوهش پرداخت. مثلاً دانشجویی که با گرایش تکنولوژی فارغ التحصیل شده در مراحل مختلف یک طرح، از مشاوره و طراحی تا اجرا و حتی بهره برداری باید به پژوهش پردازد. حالا باییم و این نیاز را از نگاه یک دانشجوی دوره‌ی کارشناسی بینیم که قرار هست خودش را برای تعداد زیادی شخص و مهارت آماده کند، همه را فرا بگیرد و در ذهن خودش

پاسخ به سوال شما مثالی می‌زنم: چندسالی است که از طریق وزارت علوم فارغ‌التحصیلان خارجی رشته‌ی معماری از کشورهای دیگر به ایران می‌آیند و به مدت دو ماه در شرکت فعالیت می‌کنند. با آن که زبانشان انگلیسی است و بعضی از همکاران من به آن تسلط ندارند، ولی تمامشان پس از یک هفته در حال کار با یکدیگرند. چون زبان مشترکشان نقشه و برنامه است. از لحاظ اجتماعی دانشجویان معماری عموماً می‌توانند به راحتی در تمام دنیا کار کنند. هرچند این ویژگی باید در طول تحصیل و خصوصاً با شرکت در دوره‌های کارآموزی مفید ارتقا پیدا کند.

-از تفاوت‌های دیگر دانشگاه و بازار کار بگویید
اگر از خودمان بگوییم، ما مدرسین در دانشگاه یک وظیفه داریم و در محیط کار وظیفه‌ای دیگر. در کار حرفه‌ای باید سلیقه‌خودمان را وارد کنیم. ولی در دانشگاه به هیچ عنوان نباید سلیقه‌ی شخصی خودمان را وارد کنیم. متأسفانه بعضاً بر عکس این موضوع وجود دارد. بله. ما باید در دانشگاه ایده‌ی دانشجو را پیورانیم و نه سلیقه‌خودمان را تحمیل کنیم تا بتوانیم دانشجوی خلاق و کارآمد پرورش دهیم.

از این که وقتان را صرف گفت و گو با ما کردید سپاسگزاریم.

دکتر محمد مهدی محمودی



همانطور که گفتم در آغاز راه باید به مفاهیم اولیه و تلاش‌های ذهنی بپردازد. از طرفی هم برای فارغ‌التحصیلی که مدرک کارشناسی خود را گرفته باشد و به دنبال کار بگردد، دیر شده. پس بهتر است که از میانه‌های دوره‌ی کارشناسی وارد بازار کار شد.

در چه محیط کاری؟

برای محیط‌های کاری بهتر است که وارد کارگاه و پیش پیمانکار نرفت و یا برای نظارت مستقیم مشاور کار نکرد. وارد دفتر فنی هم نباید شد، چون باعث بسته شدن ذهن دانشجو می‌شود. بهتر است دانشجویان وارد دفتر مشاور شوند و در مطالعات و طراحی یک پروره کار کنند. مطالعاتی که هنوز فاز دو نشده که اتفاقاً در همین دوران، در دانشگاه کم‌کم با واحد طراحی فنی آشنا می‌شود و در محیط کار واقعی تر با این مسائل آشنا می‌شود. اگر کارشناسی ارشد را بگیرید، برای بازار کار به شما به دید یک معمار و با نگاه از یک گرایش نگاه می‌کنند و بیشتر سعی می‌شود که در زمینه‌های مرتبط به طراحی بپردازید. البته این نگاه محدود کننده است و ما در شرکتمان افرادی داریم که در حوزه‌ی گرایش‌های خود به فعالیت پرداخته اند ولی در حوزه‌ی گرایش‌های دیگر نیز فعالیت می‌کنند.

سوالی که پاسخش در این بحث سودمند به نظر می‌رسد این است که به نظر شما یک دانشجوی معماری در محیط کار باید چه مهارت‌های پیدا و پنهانی را کسب کند تا در بازار کار موفق تر عمل کند؟ بویژه از جهت اجتماعی عرض می‌کنم.

خوشبختانه رشته‌ی معماری به شکلی است که مهارت‌های اجتماعی دانشجویان پرورش پیدا می‌کند. چون کار گروهی می‌کنند. چون رشته‌شان بصری است؛ زیباشناسی است و متوجه زیبایی‌ها می‌شوند. در حقیقت در دانشگاه باید یاد بگیرند که چرا زیباست. یعنی معماری رشته‌ی سلیقه‌ای نیست. برای